

انقضی امری الی اللہ انما یتصر بالعباد



سید حسن رضوی طبع نمود

۱۸۱۶

۴

بسم الله الرحمن الرحيم

### در صنعت ترک الف

صدش که شد دولت وصل تو  
 چشم تو بود ز کس زلف تو  
 هستند بسی دلخیز مطبوع و لیکن  
 چون بخت مدد کرد وصل تو رسیدم  
 در نظم نویدی بود هیچ قصودی

گوید بد ز عوارش سید خست دیده تو  
 رویت گل ضد برگ و قدرت رشک تو  
 در ملکیت حسن تویی بر همه سرود  
 دولت نشود لی مدد بخت بیشتر  
 بسکت ز در بخشش منت گوهر

### در صنعت ترک بار موصوفه

خال و خط جان منم تو داری  
 از حلقه مهبوشان عالم  
 که ناز کنی و که گریه کنی  
 خون شور حشامی پارامی  
 در دفتر شم خود نویدی

در دهم همه راد و انو داری  
 ای غمگین کنشی و فانو داری  
 قضیه دل و جان ما تو داری  
 چون طافت آن جان تو داری  
 صد بکت جان تو تو داری

در این شعر که در این کتاب است  
 در این کتاب است که در این شعر  
 در این کتاب است که در این شعر

در این شعر که در این کتاب است  
 در این کتاب است که در این شعر  
 در این کتاب است که در این شعر

### در صفت ترک تار فوقانی

|  |  |
|--|--|
| <p>ماورسین عدم غبار مباحش<br/>         اول بازار بخت ترنج مکن<br/>         جانب اهل زون را گذار<br/>         عاشقی شیشه کن ای دل بدم<br/>         با سگ یار نویدی نشین</p> | <p>غیر من با و گردی بار مباحش<br/>         پیش ازین در پی آزار مباحش<br/>         ای پری چهره جفا کار مباحش<br/>         فکر کاری کن و بیکار مباحش<br/>         دور ازان یار و فادار مباحش</p> |
|--|--|

کوفت در نظر و فتنه بیانی با برین ۱۲

### در صفت ترک تار مثلثه

|   |  |
|---|--|
| <p>ببر و عاشقی جوخ و گزقاری نمی کنم<br/>         بهر یاری که گفتم راز خود رو شدم آخر<br/>         اگر شد مردم اغیاران چو عجب بود<br/>         مرغ زیبای او بار بار چشم بود<br/>         چه حاصل ای غمخیزی از صفا گوهر</p> | <p>که می میرم اگر یک لحظه دیدی نمی کنم<br/>         در دنیا محرم خود در جهان باری نمی کنم<br/>         که گل در بوستان بهر خجاری نمی کنم<br/>         که چون گل در هیچ گلزاری نمی کنم<br/>         درین بازار چون در خریداری نمی کنم</p> |
|---|--|

### در صفت ترک تبسم

|   |   |
|---|---|
| <p>ولم از عشق بی نوا شده است<br/>         گشته از اهل دزد و سبگ گان<br/>         می راحت نخورده ام یک دم<br/>         بولم از دست این کمان ابرو</p> | <p>بغم و درد و مشکنا شده است<br/>         تا با عنبر آشنا شده است<br/>         این کهن در تیر تاناست<br/>         هر فن نادرک بلا شده است</p> |
|---|---|

۲  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای دل که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد

۳  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای دل که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد

۴  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای دل که در دلم  
 فتنه مانشان کرد  
 ای غمخیز که در دلم  
 فتنه مانشان کرد

|  |  |
|--|--|
| <p>دل زار نویدی ای خوبان<br/>     نمانوان از غم شمشاد است<br/>     ضعیف در</p>   |  |
| <p>در صنعت ترک حاکمه</p>   |  |
| <p>ای دیده باز و اله رخسار کیست<br/>     ای گل شکفته غنچه دل از نسیم تو<br/>     تو مرهمی و سینه فگار آن بر طرف<br/>     تیغ ستم کشیده برابر و گره زده<br/>     زینگونه تلخ کام نویدی بکنج غم<br/>     ای غمیش</p> | <p>دی دل بدام عشق گرفتار کیست<br/>     بهر خدا بگو که ز گلزار کیست<br/>     یازب نصیب بیستار کار کیست<br/>     ای تندخوی در بی آزار کیست<br/>     در آرزوی لعل شکر بار کیست<br/>     کنایه از لب</p> |
| <p>در صنعت ترک حاکمه</p>   |  |
| <p>سوز دلم پیش تو روشن نمی شود<br/>     از سنگ لیک نقش بستن نمی شود<br/>     هرگز هوای آن ز سر من نمی شود<br/>     بی عارضت بدیدن چیدن نمی شود<br/>     مانند طلی که ز گلشن نمی شود</p>                            | <p>با سینه ام ز تیر تو روزن نمی شود<br/>     گفتم سرشک نقش ستم از روشن پرده<br/>     دیروز آمدی ب سرم تیغ کین بگفت<br/>     گلها شکفته بر طرف عاشق خیز<br/>     از کوی تو ز رفت نویدی هیچ جا</p>     |
| <p>در صنعت ترک دال مامله</p>   |  |
| <p>زوی از شبلائی خویش مناب<br/>     کی کنم جا بگوشه محراب<br/>     با من نمانوان چشم پر آب</p>   | <p>ای رخت آفتاب عالم تاب<br/>     چون مرا هست مثل ابرویت<br/>     روز و شب سر رانستان تو ام</p>  |

شیرود ۱۳۰۰ شیرود ۱۳۰۱ شیرود ۱۳۰۲ شیرود ۱۳۰۳ شیرود ۱۳۰۴ شیرود ۱۳۰۵ شیرود ۱۳۰۶ شیرود ۱۳۰۷ شیرود ۱۳۰۸ شیرود ۱۳۰۹ شیرود ۱۳۱۰ شیرود ۱۳۱۱ شیرود ۱۳۱۲ شیرود ۱۳۱۳ شیرود ۱۳۱۴ شیرود ۱۳۱۵ شیرود ۱۳۱۶ شیرود ۱۳۱۷ شیرود ۱۳۱۸ شیرود ۱۳۱۹ شیرود ۱۳۲۰ شیرود ۱۳۲۱ شیرود ۱۳۲۲ شیرود ۱۳۲۳ شیرود ۱۳۲۴ شیرود ۱۳۲۵ شیرود ۱۳۲۶ شیرود ۱۳۲۷ شیرود ۱۳۲۸ شیرود ۱۳۲۹ شیرود ۱۳۳۰ شیرود ۱۳۳۱ شیرود ۱۳۳۲ شیرود ۱۳۳۳ شیرود ۱۳۳۴ شیرود ۱۳۳۵ شیرود ۱۳۳۶ شیرود ۱۳۳۷ شیرود ۱۳۳۸ شیرود ۱۳۳۹ شیرود ۱۳۴۰ شیرود ۱۳۴۱ شیرود ۱۳۴۲ شیرود ۱۳۴۳ شیرود ۱۳۴۴ شیرود ۱۳۴۵ شیرود ۱۳۴۶ شیرود ۱۳۴۷ شیرود ۱۳۴۸ شیرود ۱۳۴۹ شیرود ۱۳۵۰ شیرود ۱۳۵۱ شیرود ۱۳۵۲ شیرود ۱۳۵۳ شیرود ۱۳۵۴ شیرود ۱۳۵۵ شیرود ۱۳۵۶ شیرود ۱۳۵۷ شیرود ۱۳۵۸ شیرود ۱۳۵۹ شیرود ۱۳۶۰ شیرود ۱۳۶۱ شیرود ۱۳۶۲ شیرود ۱۳۶۳ شیرود ۱۳۶۴ شیرود ۱۳۶۵ شیرود ۱۳۶۶ شیرود ۱۳۶۷ شیرود ۱۳۶۸ شیرود ۱۳۶۹ شیرود ۱۳۷۰ شیرود ۱۳۷۱ شیرود ۱۳۷۲ شیرود ۱۳۷۳ شیرود ۱۳۷۴ شیرود ۱۳۷۵ شیرود ۱۳۷۶ شیرود ۱۳۷۷ شیرود ۱۳۷۸ شیرود ۱۳۷۹ شیرود ۱۳۸۰ شیرود ۱۳۸۱ شیرود ۱۳۸۲ شیرود ۱۳۸۳ شیرود ۱۳۸۴ شیرود ۱۳۸۵ شیرود ۱۳۸۶ شیرود ۱۳۸۷ شیرود ۱۳۸۸ شیرود ۱۳۸۹ شیرود ۱۳۹۰ شیرود ۱۳۹۱ شیرود ۱۳۹۲ شیرود ۱۳۹۳ شیرود ۱۳۹۴ شیرود ۱۳۹۵ شیرود ۱۳۹۶ شیرود ۱۳۹۷ شیرود ۱۳۹۸ شیرود ۱۳۹۹ شیرود ۱۴۰۰ شیرود

نظر آید

|                          |   |                                |
|--------------------------|---|--------------------------------|
| جانب عاشقان بی سرو پا    | ۵ | نظری کن که هست عین صواب        |
| بی تو جانان سر ازینت مرا |   | گشته ام از غم تو بی خور و خواب |

۴

در صفت ترک فال محبه

|                                  |  |                                 |
|----------------------------------|--|---------------------------------|
| دل خون شد و راز دل من ماند نهانی |  | بر حال دلم رحم کن ای یوسف ثانی  |
| یکبار بکش همچو کمان جانب خویشم   |  | تا چند مراد در پی تیرت بدوانی   |
| شرح غم بگردن تو در ناله گنج بد   |  | آن نیست حدیثی که توان گفت زبانی |
| از درد غم عشق تو با چهره ز پردهم |  | زین گونه ولی فقه ما را تو ندانی |
| می باش نویدی بسختان سرکش         |  | باشد که بان مرتبه خود برابرسانی |

ای ساکن باش

۱۰

در صفت ترک ابر جمله

|                             |  |                           |
|-----------------------------|--|---------------------------|
| با سگ کوی تو بچانه شدم      |  | زین سبب از همه بیگانه شدم |
| پند نام صحیح چه سان گوش کنم |  | چون بدیوانگی افسانه شدم   |
| واله مغضوب شد دل من         |  | مشیتلای بت بیخانه شدم     |
| چون ز مسجد دل من گشت ملول   |  | ساکن گوشه تنجانه شدم      |
| چون نویدی بغم عشق تیان      |  | بتدا حسد که دیوانه شدم    |

۱۵

در صفت ترک ای محبه

|                          |  |                             |
|--------------------------|--|-----------------------------|
| پی بزده کس بتر آن جانان  |  | گفت گوی هست اما در میان     |
| تانه بسند کس نشان مای او |  | میرود آن تند خود ام کس نشان |

کتاب الفبا  
از توفیق باغچه  
نویسنده  
مطبعه مطبوعه  
۱۲

گر نباشد ناخوشیهای ریش ۶  
گفتش دارم بدل کوه عنت  
شب نویدی با سگان کوی او  
خوشش بر آید با من آن سر و پا  
این سخن بر خاطرش آمد گران  
تا سحر که داشت فریاد و فغان

در صنعت ترک سیم جمله

بی روی او چو طرف چمن منترلم شود  
از دوری تو ای سبلی مهر و بی وفا  
هر دم روم بی کده از بهر حرمت  
بی ماه عارضین تو شب تیره فراق  
گردن نمی کشم چو نویدی ز قتل خویش  
گلهای اشکین همه داغ و دم شود  
نزدیک شد که کوی قفا منترلم شود  
باشد که لطف پیر معانی شامل شود  
کو گوهری که روشن از مخطلم شود  
آن ترک تندخوی اگر قالم شود

در صنعت ترک شبنم جمله

مردمت آفت جان میگوبند  
با وجودیکه دهن عنیت ترا  
گر خاجوی و ستمگار ترا  
گل که صد گونه لطافت دارد  
ای نویدی ز عشم با ترا  
هر چه هستی تو همان میگوبند  
از زبانت سخن این میگوبند  
من نگویم دیگران میگوبند  
عارضت را به از آن میگوبند  
خلق رسوای جهان میگوبند

در صنعت ترک صا و جمله

گرچه از جوهر تو بر خاطر من باقیست  
لطف پیش آر مکن جوهر که این کار بی

۱۳  
ای که این را خواجه  
نویسنده  
مطبعه مطبوعه  
۱۳

ای که این را  
نویسنده

|                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| چشم تو ز کس درو تو کل و خطایجان  | چون سر کو تو آراسته گلزاری منت       |
| یار گر چه دم اختیار شود نیست عجب | ز آنکه در گلشن دران گل بخاری منت     |
| بکشد سیر زلفی دل مارا بر روی     | در میان همه خوبان جو تو عیار نمی منت |
| ای نویدی ز غم عشق گرفتار شده     | چون تو در سلسله عشق گرفتاری منت      |

در صفت ترک صا و جمعه

|                                       |                                     |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| دل که آشفته آن طره طرا شده            | بیلای عجب عشق گرفتار شده            |
| قصه عشق من و حسن تو نهایی نیست        | که همه شهر ازین قصه خبردار شده      |
| عجیبی نیست که سیر امین چون چاک کند    | گل بدینگونه که از شرم رخت خار شده   |
| پریشانی میکند و غافل میشود از حال دلم | که زاندر و غم عشق تو بجایار شده     |
| راز عشق تو نویدی نتوانست              | ز آنکه افسانه بهر کویچه و بازار شده |

در صفت ترک ظا و مطبقة

|                                  |  |
|----------------------------------|--|
| عاشقی همچو من از خیزن نتوان یافت | در توان یافت چنین بدل مودت چون یافت    |
| یار قریبان سگ زنده کشید هرگز     | در جهان یک گل بخار چنین نتوان یافت     |
| عاشق ستم و جویم سر کوی تو ملی    | با چنین جرم و گنه حلد برین نتوان یافت  |
| ای معنی غزلی بود در سخا نه بخوان | که مقامی بصفا بهتر ازین نتوان یافت     |
| همه دانند نویدی نظر پاک ترا      | پاک بازی جو تو در ز بر زمین نتوان یافت |

در صفت ترک ظا و جمعه

۱۵  
کتاب صفت ترک صا و جمعه  
بیرمان

۱۶  
کتاب صفت ترک ظا و مطبقة  
بیرمان

|   |  |
|---|--|
| <p>۸ کجاست روشنی طلعت رخ آن ماه<br/>که قصه دو روز از است و غم رس کوتاه<br/>ازین حدیث که گفتیم خدا بود آگاه<br/>چه نازمین شده لا اله الا الله<br/>ز دست طالع زشت بجای نجات بسیار</p> | <p>مرا چو شب بود از دور راه روز بسیار<br/>حدیث زلف ترا در میان نمی آرم<br/>تو نیز کثرت شوق مرا همی دانستی<br/>میه جمال ترا هر که دید حیران شد<br/>جد افتاد نویدی ز آستانه تو</p> |
|---|--|

۱۵

در صنعت ترک عین مهمل

|   |  |
|---|--|
| <p>سبک کوی تو شده منزل من<br/>تا قیامت زود از دل من<br/>سبب روشنی محفل من<br/>تا ابد سهر و دم از رگل من<br/>مستلا شد دل بجای اصل من</p> | <p>بسکه مهر تو بود در دل من<br/>دماغ سودای تبان لا اصف<br/>پر تو ماه جسمال تو بود<br/>چون دهم جان بهوای قدا<br/>چون نویدی نغم درو تبان</p> |
|---|--|

در صنعت ترک عین معجمه

|   |  |
|---|--|
| <p>وز خطت مشک نام شرمند<br/>گل زبون شد گلاب شرمند<br/>گشت از آن اضطراب شرمند<br/>هست زیر نقاب شرمند<br/>شد وقت جواب شرمند</p> | <p>از رخبت آفتاب شرمند<br/>پیش رخساره عرق ناکت<br/>کرد بهر تو اضطراب و لم<br/>شکند گل پیش عارض تو<br/>هر که نظم ترا نویدی و بد</p> |
|---|--|

۱۶  
بسیار از این شعرها در کتابهاست  
و اینها را در این کتاب آورده ام

بسیار از این شعرها در کتابهاست  
و اینها را در این کتاب آورده ام



در صنعت ترک فا

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| آرام دل بسیر و سامان من این است    | گویند خلاق نه اندک جانان من این است |
| چون روشنی دیده گریان من این است    | همی اشک بهر گوشه سبر خاک ریش        |
| خاصیت غم خوردن مہمان من این است    | خون نایب دل به رخ زردم شده ظاهر     |
| دیوانه عشقم سر و سامان من این است  | سوی سیر و پیرا این صد جاک مر این    |
| نار و ز قیامت بتو پیمان من این است | از طوق اطاعت جو تو بدی نکشم سر      |

منی از صنعت ترک فا  
مانند طوطی است  
که گویان از او در دهان  
و در آنجا هم بنده

در صنعت ترک قاف

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| دیده حیران دل بر تیان گشته است | تاریخ و زلفت نمایان گشته است    |
| خانها بسیار و بران گشته است    | بر سر کویت ز سبیل اشک من        |
| یا همی در بار بختان گشته است   | بست زیر طرزه ناپید ارجت         |
| باعث فساد و افغان گشته است     | جلوه گل بسیل عیان را            |
| همچو بسنون در میان گشته است    | گر شود وحشی تو بدی دور گشته است |

۲۱  
صفت ترک قاف  
دیده حیران دل بر تیان گشته است  
خانها بسیار و بران گشته است  
یا همی در بار بختان گشته است  
باعث فساد و افغان گشته است  
همچو بسنون در میان گشته است

منی از صنعت ترک قاف

در صنعت ترک کاف

|                       |                         |
|-----------------------|-------------------------|
| چون سخن بان و فاندارد | دوران جهان لباندارد     |
| همچون رخ تو صف اندارد | بر اوج سپهر مهر تابان   |
| چون بار سرف اندارد    | با جور و حساب از امی دل |
| سوز من سبب تلا اندارد | آواز ز تاب و صوت مطرب   |

۲۲  
صفت ترک کاف  
چون سخن بان و فاندارد  
همچون رخ تو صف اندارد  
چون بار سرف اندارد  
سوز من سبب تلا اندارد



|  |    |  |
|--|----|--|
| کام دل خود باید وار غم خورد و بر<br>در راه و فای تو گرم خاک شود سر | ۱۱ | مر عاشق بیدل که بوسه لب لعلت<br>خاشاک رسد بر دل عمده غباری |
|--|----|--|

۲۶

در صنعت ترک واو

|  |  |   |
|--|--|---|
| مگذران در دل غم ایام را<br>ای رستق از باوه پر کن جام را<br>نیت صبحی طایه این شام را<br>از لبت حاصل نکردم کام را<br>صحت زندان در دوشام را |  | ساقیا برکش می گلف نام را<br>تا ز غم خالی کنم یک دم دلی<br>مخت شام فراق آن خورشید<br>جان من جانم رسید از خربلب<br>مغفتم باید شردن به نیشین |
|--|--|---|

۲۷

در صنعت ترک یار موز

|  |  |   |
|--|--|---|
| طاقت انتظار نیست مرا<br>بیش ازین عمت نیست مرا<br>غیر ازین کار و بار نیست مرا<br>غم یار و دیار نیست مرا<br>جز خبیال تو یار نیست مرا |  | نی تو جانان تستار نیست مرا<br>از سنگ کوی گمشدم بر او<br>کار من عاشقی بود شب و روز<br>در غمی چو مستی گشتم<br>چون تو یاری بکنج مخت و غم |
|--|--|---|

۲۸

در صنعت ترک لا

|   |  |   |
|---|--|---|
| مانند حاجی که طواف حرم کند<br>هر تنگدل که رو بد یار عدم کند |  | طواف حرم کوی تو دل مبدم کند<br>با خود غم دهان تو همراه می برد |
|---|--|---|

|   |  |
|---|--|
| در ملک عشق پاوشه وقت خود شوم<br>نیاشود و دلم جو به بسیند جمال تو<br>از حال خود بگوی نویدی حکایت | چون یار تیغ از پای قلم علم کند<br>زان در حریم کوی تو از سر قدم کند<br>شاید که بار زنگ خواب و ستم کند |
|---|--|

در صنعت ترکیب یا

|   |  |
|---|--|
| رو نمود آن میر سپهر جمال<br>دانشش را از دست نگذارم<br>از بیتان زمانه مهر و وفا<br>زاده شکر اهل حال شود<br>دراحت و محنت جهان بهم است | شکرینند که دست داد وصال<br>در ریش گرسرم شود با مال<br>مطلب آنکه هست امر محال<br>گر خورد حسابم با ده مال مال<br>وصل بر ابحر بحر راست وصال |
|---|--|

بفضله تعالی سنده دیوان نویدی در مطبع حسنی واقع سین سلطنت  
بجمله محسن و دیگر متصل کسبری در وازده با هتم نام بنده

اسید و ار مغرت رب ذوالمنن میر حسن رضوی

ولد میر حسن عرف میر کامل مرحوم بنایغ

بیت دهم شهر فی الجوه بیت ابحری

قیامی الطباع در رکشد

له احمدی الاده

والاخری

غزل

بیا که بگویم ز این سر بهر  
دل که در سر بهر

بیا که بگویم ز این سر بهر  
دل که در سر بهر

ز من برون در صبر و دل از مونس دلبر  
و لم برون در جانم هم قامت عارین  
بود چشم دمان و از گس چشمه  
و مان و چشم آن سر و غنچه آنجا  
خط و حال نگارینش اسبیل نقطه  
ز در و بجز او دارم احالت خاطر  
ترا هر چه انداز جان چاکر بند  
ز زلفات شده پیدا افت خسته  
ز حق لطفی میخواهد اساقی باده

چو م جام جانها چه و دست شکر  
چه قرق رغانا چه عع الوز  
چه نین سگشت سلا چه ح کوش  
چه غوغا گویا چه حج کافر  
چه سس مشکین چه نین عنبر  
چه ح غمگین چه خخ استر  
چه ح دیرین چه ب ب کتر  
چه آ آ سجد چه ف بی مر  
چه سس گلرخ چه ب ب امر

بیا که بگویم ز این سر بهر  
دل که در سر بهر

غزل

ای سیلا چون صنوبر روی خست چمن م  
آفتاب عاشقانی ماه مناب لبران  
در میان رخ اندر کشیده رخ و خط  
ت و ب آمد نگار من بر او عشق تو  
لی لب بر لب بنهاده باشد تا سحر  
ای نگار اگر تو ما را یک شمی همان بر

زلف داری همچو عنبر لب شکر و  
قبله آرا و گانی ای صنم بار و رخ  
در دندم شتمندم تن گرفتت و  
واروی در دم تو داری لب زبان ل  
م می در پیش ناست بست باشد و  
نقل خواهم از لبانت ب و وس

شاعران بسیار گفتند شعرهای پندگ  
 کس چنگنه شعر پندگ و دودی

عزل  
 یعنی سبوی

|  |  |
|--|--|
| ساقی ما ز وقت حسانه هسنوز<br>توبه کردی ز عشق یانه هسنوز<br>سینه تیر بر نشانه هسنوز<br>جان نیاورده در میان هسنوز<br>عسالمی توبه کرد و مانه هسنوز<br>هست مطرب بران ترانه هسنوز<br>مسکند بار زو کرانه هسنوز | سستم از باوه شبانه هسنوز<br>یگشتی و بنسره میگونی<br>چشم مست ز عشقه جاوه<br>دوری ای عشق می طلبی<br>ما ز نسنا عشق از می تو<br>هست مجلس بران قرار که بود<br>حافظ خسته در میان آمد |
|--|--|

عزل

|  |  |
|--|--|
| جلوه سرو ستم آرزوست<br>بولعی ازان بر ستم آرزوست<br>ساقی توبه بشکنم آرزوست<br>کز دست یک سخنم آرزوست<br>دیدن آن آینه ستم آرزوست<br>بی تو اگر ز ستم آرزوست<br>کین سخن آن زبان و هم آرزوست | باز هوای ستم آرزوست<br>بخت گل را ستم ای ستم<br>توبه ز می کردم و آمد بهار<br>پریشانش اگر نیست بگو ناسزا<br>من کیم و بزم تو لبیک ز دور<br>دستم با تو میسر باد<br>پیشم گویا جای ازان لب سخن |
|--|--|

عزل

|  |   |
|--|---|
| <p>خبرم رسید شب بر بار خواهی آمد<br/>         بلبلم رسید جانم تو بیا که زنده مانم<br/>         همه آهوان صحرایم خردناده بر کف<br/>         غم و غصه فراقت یکستم چنانکه دانی<br/>         کششی که عشق دارد و گذارت بیستان<br/>         یک آمدن بودی دل و دین و صبر خسرو</p> | <p>سرم فدای ای ای که سوار خواهی آمد<br/>         پس از آنکه من جانم چه کار خواهی آمد<br/>         بامید آنکه روزی بسکار خواهی آمد<br/>         اگر مریخت روزی بخار خواهی آمد<br/>         بجایزه گر نیانی بزار خواهی آمد<br/>         چه شود اگر بدینسان دستیار خواهی آمد</p> |
|--|---|

عزل

|  |   |
|--|---|
| <p>از بخره من جاگ گریبان گل دارد<br/>         دامان نگه تنگ و گل حسن تو بسیار<br/>         گه بت شکتم گاه بسجی ز غم آتش<br/>         در بزم وصال تو بنیگام تماشا<br/>         از بسکه بزندان غمت در میانیم<br/>         که گریه و گه خنده و گه آه جگر سونه</p> | <p>وز گریه من گوشه دامان گل دارد<br/>         گلچین بهار تو ز دامان گل دارد<br/>         از غم من گبر و سلمان گل دارد<br/>         نظاره ز جنت سیدین گان گل دارد<br/>         بزنجیر به تنگ آمد وزندان گل دارد<br/>         ای صبری از وضع تو جانان گل دارد</p> |
|--|---|

عزل

|   |   |
|---|---|
| <p>ای از رخ تو در دل گلستان زار زار<br/>         ای گل عذار بی گل روی تو تا یکی</p> | <p>وز روی مست نافر تا آزار تا آزار<br/>         تا آنکه چون عذیب به گلزار زار زار</p> |
|---|---|

|   |   |
|---|---|
| <p>مخند جوی خون دیده خونبار بار بار<br/>         دارم بسینه ای گل بخار خا خا<br/>         هر موی بر تن من بیمار مار مار<br/>         آنچه باشد آه باغبان یار یار<br/>         افتادش آه بابت نگار کار کار</p> | <p>شب رختم سیاد قدرت سروناز من<br/>         باشد ز باغ حسن تو گلچین بر قبت من<br/>         و شب خیال زلف تو میداشتم که بود<br/>         و روز دیار و یارم و بی یار و یارم<br/>         گردید چون آنه سرور و خسته خون دل</p> |
|---|---|

غزل

|   |   |
|---|---|
| <p>نقشه اسبیل ۳۳ ریحان<br/>         شکسته اسبیل ۳۳ حیران<br/>         قناد اقصی ۳۳ خاقان<br/>         حصار اکابل ۳۳ نعمان<br/>         نواله اقاله ۳۳ اصقان<br/>         سخن سید کونین و جمله اصحابان</p> | <p>ز زلف و خال و خط گویم می خوبان<br/>         برو خال و خط<br/>         فاده در کویت<br/>         هم از تو میجوایند<br/>         بده با بل طرب<br/>         بده تو سعدی را</p> |
|---|---|

رایعی

|   |   |
|---|---|
| <p>مهرش ز هوا و بوی دیدم و بس<br/>         چون چشم کشودم نفسی دیدم و بس</p> | <p>من باغ جهان را هم نمی دیدم و بس<br/>         از صبح وجود تا شب گاه و عدم</p> |
|---|---|

شکر با کینه

بیت اول و ششم دوم و سوم ریحان ۳۳

بیت اسبیل در ریحان در راض و خط